بررسی حکم عدم جواز عمل به قرائات عشر

> فرع: قال أكثر علمائنا: يجب أن يقرأ بالمتواتر و هي السبع...و في «التذكرة و نهاية... و غيرها أنّه لا يجوز أن يقرأ بالعشر. و في جملة منها أنّه لا تكفي شهادة الشهيد في الذكرى بتواترها. و في «الدروس»...يجوز بالسبع و العشر
>
> **[1]**

ابتدا فرمودند: «**قال أكثر علمائنا: يجب أن يقرأ بالمتواتر و هي السبع**». خب عشر چه؟ فرمودند در کتب هست که «لایجوز ان یقرأ بالعشر». شهید اول هم در دروس و هم در ذکری فرمودند «یجوز بالعشر». اشکالی که جناب محقق اردبیلی و شاگردشان سید محمد به حرف شهید ثانی و محقق ثانی داشتند را مطرح کردند که آنها از ادعای تواتر شهید اول دفاع کرده بودند. پس یک وجوب داشتیم و یک عدم وجوب در محل اختلاف.
میگویند وجوب در سبع بود. اختلاف در سه تا از عشر بود. الحاصل اینکه در مواردی عشر دوباره اتفاق است که لایجوز القرائه به مواردی عشر.

> و الحاصل: أنّ أصحابنا متفقون على عدم جواز العمل بغير السبع و العشر، إلاّ شاذّ منهم كما يأتي و الأكثر على عدم العمل بغير السبع، لكن حكي عن ابن طاووس في مواضع من كتابه المسمّى ب «سعد السعود» أنّ القراءات السبع غير متواترة، حكاه عنه السيّد نعمة اللّه و اختاره و قال: إنّ الزمخشري و الشيخ الرضي موافقان لنا على ذلك. و ستسمع الحال في كلام الزمخشري و الرضي**[2]**

«و الحاصل: أنّ أصحابنا متفقون على عدم جواز العمل بغير السبع و العشر»؛ الآن نوعا در عروه و کتابهای فتوایی در زمان ما احتیاط دارند. سید فرمودند: «الاحوط ان لایتعدی عن السبع ». یعنی بر طبق این اتفاق فتوا ندادند و نفرمودند الاقوی لایجوز. بلکه فرمودند «الاحوط ان لایتعدی». این در متن عروه در فرمایش سید بود.

در اینجا فرمودند «متفق». اما آیا این سر میرسد یا نه؟! اوّلاً واضح است که این اتفاق، اتفاق مدرکی است. در فدکیه یک عنوانی بود؛ استدلال علامه حلی بر لزوم اقتصار بر سبع. در آن جا علامه همین را فرمودهاند. فرمودند قرآن قطعی است و باید با قطع ثابت شود و شاذ معلوم نیست. پس اتفاق بر عدم تعدی از عشر، اتفاقی مدرکی است. لذا بعداً خودشان که در المقام الخامس میفرمایند: «ما الدليل على وجوب الاقتصار عليها». در آن جا میفرمایند قاعده اشتغال و تمام. چیز دیگری نیست. یعنی اتفاق مدرکی است و باید از آن بحث کنیم.

چیزی که در «الا شاذ منهم» باید بحث کنیم، این است: به ذهنم می‌آید که باید به طرف این شاذ بروم. یعنی این اتفاق مدرکی سر نمی‌رسد. من فقط، شواهد آن را عرض می‌کنم. فکر کردن و تأمل کردن در آن و پیشرفت آن بر عهده خودتان. از آدرس هایی که جالب است و در ذهنتان می‌ماند از کتاب جواهر ج۳۱ ص۳۱ است. همین بحث ما است. ایشان فرموده‌اند:

> و هل يجب تعيين الحرف أي القراءة من قوله عليه السلام : «نزل القرآن على سبعة أحرف» بناء على أن المراد منه القراءات السبع و إن كان في نصوصان نفي ذلك، و أن المراد أنواع التراكيب من الأمر و النهي و القصص و نحوها؟ قيل و القائل بعض الأصحاب نعم يجب ذلك مع فرض عدم فرد ينصرف إليه الإطلاق، لشدة اختلافها و تفاوت الأغراض فيها. و قيل و القائل الأكثر كما في كشف اللثام لا يجب للأصل و عدم تعيين النبي صلى الله عليه و آله ذلك على سهل مع أن التعدد كان موجودا في ذلك الزمان و اغتفار هذه الجهالة بعد فرض جواز الجميع، و حينئذ فيلقنها الجائز منها، سواء كان إحدى السبع أو المطلق منها، بل في المسالك أن المتواترة لا تنحصر في السبع، بل و لا في العشر كما حقق في محله و هو أشبه بإطلاق الأدلة و عمومها السالمة عن معارضة اعتبار الأزيد من ذلك، و الاقتصار على المتواتر لانصراف إطلاق التعليم إليه، ثم إن التخيير إليه، ضرورة كون الواجب في ذمته أمر كلي موكول إليه كغيره من الدين الكلي[3]

«و هل يجب تعيين الحرف أي القراءة»؛ این همان جایی است که چند روز پیش خواندم. **«...مع أن التعدد كان موجودا في ذلك الزمان»**؛ یعنی زمان خود پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله،این متن جواهر بود وفقاً للمسالک. همچنین وفقاً با فتاوایی که در متن شرایع آمده بود. «هل یجب تعیین الحرف؟ قیل نعم و قیل لا،فیلقنها الجائز و هو اشبه»؛ یعنی فتوای محقق اول این شد که تعیین حرف نیاز نیست.

منظور من اینجا بود. دنباله آن فرمودند:**«بل في المسالك أن المتواترة لا تنحصر في السبع، بل و لا في العشر كما حقق في محله»**. من عبارت مسالک را بخوانم. آدرس آن را هم عرض کنم. مرحوم شهید ثانی همینطور نمی‌گویند در مواردی عشر هم متواتر هست و بعد بگویند «حقق فی محله». یعنی همینطور نمی‌گویی‌م. این اجلاء از علماء جزاف گو نیستند. در مسالک اینطور می‌فرمایند: «... و ليس بجيّد، لأن القراءات المتواترة لا تنحصر في السبعة، بل و لا في العشرة، كما حقّق في محلّه[4]».صاحب جواهر هم از ایشان نقل کرده‌اند.

بنابراین کاملاً جای تأمل هست که آیا ما قرائات متواتر در غیر عشر داریم یا نداریم. من همان روز اول عرض کردم ما که درس آن را نخوانده‌ایم. کلاس آن را نرفته ایم. اینها از علومی بوده که متأسفانه از روزهای اول طلبگی در حوزه نخوانده‌ایم. این هم پنج-شش سال پیش به‌خاطر مباحث‌هایی که در مجمع داشتیم مطرح شد و به قدری برای همه ما جذاب بود که چند بار خواستم مباحثه را به سوره ق برگردانم آقایان نگذاشتند. گفتند این بحث نباید رها شود. همینطور رفتیم به دنبالش تا به اینجا رسید. لذا بعضی از چیزها هست که باید در موردش صحبت شود و مبادی آن روشن شود.

در فدکیه یکی صفحه‌ای با این عنوان گذاشته‌ام؛ قرائات معتبره با سند صحیح در غیر عشر. سند متواتر نگفته ام. سند صحیح اما در غیر عشر. این را داشته باشید تا بررسی کنیم. آن روز که مثال «ضُعف» را بررسی کردیم، گفتم بنا بگذاریم مثال های روشن را مصداقی بحث کنیم که

خیلی عالی است. یعنی شما وقتی به یک مثال دقت می‌کنید بعداً که خواستند اشکال کنند می‌بینید آن فضای عبارات کتب در این عبارت نبوده. من می‌خواهم امروز یک مثال خدمت شما عرض کنم.

یکی از آقایان فرمودند چطور است که در مصحف در برخی جاها بالای «ص»، «س» است و در برخی جاها پایین آن «س» است. من خلاصه آن را قبلاً عرض کردم. امروز می‌خواهم دقیقتر توضیح بدهم که در مانحن فیه بسیار پرفایده است. کلمه «یبسط» و «بسطة» در قرآن با «س» آمده و در لغت هم «س» است. کسی هم مشکلی هم ندارد که در زبان عربی «بسط» با «س» است. «سیطره» با «س» است. لذا در جامع تفاسیر نور و سائر نرم‌افزارها را که مشتق از ذیل یک ماده قرار می‌دهند، «مسیطرون» را ذیل «سطر» و «بسطة» را ذیل «بَسْط» می‌آورند؛ با «س» می‌آورند. چون ما در زبان عرب با «ص» نداریم. ولی در مصحف شریف در یک جا «بسطة» با «س» آمده و در یک جا با «ص» آمده.«وَزادَکُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً»[5] که با «ص» است.«وَزادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»[6] که با «س» است. مورد دیگر «وَاللّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ»[7] که با «ص» است و تنها همین یک مورد است که «یبسط» با صاد آمده است. «وَاللّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ»[8] همه با «س» است. مورد دیگر «أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ»[9]؛ در لغت با «س» است اما در رسم‌الخط های مصحف با «ص» آمده است. مورد دیگر هم «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ»[10]؛ که این هم در لغت با «س» است اما در مصحف با «ص» آمده است. این چهار مورد را ملاحظه بکنید.

آن چیزی که من می‌خواهم به‌عنوان مثال عرض کنم و روی آن تأکید کنم و مفاتیحی برای خیلی از مسائل است؛ قبلاً عرض کرده بودم که مفاتح المفاتیح داریم که بحث «مَلِک و مالک» است. بعضی از چیزهای دیگر حال و هوای طلبگی است. چند روز پیش به ذهنم آمد و یک صفحه ایجاد کردم؛ مفاتح المفاتیح بأسانید الأربعةعشر؛ هر کلیدی دندانه دارد. ما چندین سال در مورد مفاتح المفاتیح مباحثه می‌کردیم و هر وقتی یک خصوصیاتی برای آن به ذهنم می‌آمد و یادداشت می‌کردم. اما چند روز قبل با خودم گفتم آنها را شماره بگذارم تا ببینم چه چیزهایی به این مربوط می‌شود. شماره‌ها تا چهارده مورد رفت. من هم یک صفحه به نام «مفاتح المفاتیح بأسانید الأربعة عشر» را ایجاد کردم. این را هم نگاه کنید و در و نقض آن با شما. من طلبه ام و یک چیزی فکر می‌کنم و می‌نویسم و بررسی آن و در و ایراد بر آن بر عهده ذهن شریف شما باشد.

آن مفاتح المفاتیح است. مفاتیحی که آن مفاتحش است، چیست؟ امثال این مثال‌هایی است که الآن می‌خواهم عرض کنم. الآن که در مصحف شریف نگاه می‌کنید در آیه شریفه «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ»، بالا ای پایین «ص»، «س» هست ای نیست؟ نیست. اما در آیه «أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ»، «س» زیر آن است. اما در «وَزادَکُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً»، «س» بالایش می‌باشد. همچنین در «وَاللّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ » «س» بالای آن است. خب اگر مصحف ما مصحف حفص از عاصم است، دیگر این «س» چیست؟ برای چه آن را گذاشته‌اند؟ چرا یک جا بالا و یک جا پایین است؟ و یک جا ندارد؟ این مثالی که می‌خواهم عرض کنم مربوط به «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ» است که «س» ندارد.

---

[1]مفاتح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)، ج۷، ص: ۲۱۰

[2]همان ۲۱۱

[3]جواهر الکلام ج۳۱ص۳۱

[4] مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام،جلد: ۸، صفحه: ۱۸۱

[5]الاعراف ۶۹

[6]البقره ۲۴۷

[7]البقره ۲۴۵

[8]العنکبوت ۴۲

[9]الطور۳۷

[10]الغاشیه ۲۲

بازبینی #2
ایجاد شده 20 مارس 2024 10:12:51 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 مه 2024 13:48:38 توسط ... .